

اخبار به عیب در قرآن کریم

مرحوم آیت الله حایری رحمة الله علیه

به کوشش: حسین رضوانی



یکی از معجزات مبهوت کننده عقول، اخبار به غیب است که در قرآن کریم در چند جا (۹ جا) مشهود است.

۱. «انا کفیناک المستهزئین»: تو را از مسخره کنندگان نجات دادیم (حجر / ۱۵ / ۹۵). این مطلب برای همه عالم روشن است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از شر همه اعداء نجات یافت و مسلط بر جزیره العرب گردید و این مطلب نیز معلوم است که اگر نبودند کسانی که در صدد ایداء پیغمبر صلی الله علیه و آله باشند، این آیه نازل نمی شد، چون خود این برای آن ها دلیل می شود که طریقه پیغمبر ما درست است و دشمنان آن را اعلان می کردند. غرض دلالت این آیه بر این که آن چه فرموده است در خارج متحقق شده است، به دو مقدمه ثابت می شود که هیچ کدام محتاج به تاریخ نیست.

اول: آن که مسخره کنندگانی بوده اند که وجود مبارک ایشان را آزار می داده اند.

دوم: این که ایشان از دست آنان نجات یافتند، به ضرورت برای همه ثابت شد و گذشته از آن در تاریخ نیز روشن است.

۲. آیه شریفه ۵۵ آل عمران: «اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي ومطهرتك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الي يوم القيامة» که به طور خلاصه خداوند به عیسی می فرماید: ما پیروان تو را بالاتر از آن کسانی که (به تو) کافر شدند، تا روز قیامت قرار می دهیم. در همین زمان مشاهده می کنیم که تابعین حضرت عیسی یعنی آن هایی که حضرت عیسی را به پیغمبری قبول دارند، بسیار از کسانی که حضرت عیسی را قبول ندارند که یهود باشند زیادتند. اما آن هایی که خدا را قبول ندارند یا آن که هیچ پیغمبری را قبول ندرند، آن ها از مقسم مورد آیه خارج اند برای این که معنی «فوق الذين كفروا» به قرینه سابق بر آن (که «جاعل الذين اتبعوك» باشد)، در همان مورد وارد است. یعنی «كفروا بك». دیگر آن که می فرماید: متابعین تو تا روز قیامت از آن هایی که کافر شدند، یعنی کافر نبودند و کافر شدند که فقط یهود باشند، بالاترند. نفرمود «فوق الكافرين». این معجزه را ما در همین عصر می بینیم چه آن هایی که عیسی را به پیغمبری قبول دارند که نصاری و مسلمین باشند، بالاترند یعنی هم بیش تر و هم از لحاظ قوا برترند. وضوح اخبار این آیه شریفه از غیب نیز محتاج به رجوع به تاریخ نیست.

۳. «وترى الجبال تحسبها جامدة وهى تمر مر السحاب صنع الله الذى اتقن كل شيء انه خبير بما تفعلون» (نمل / ۲۷ / ۸۸). کوه ها را می بینی و خیال می کنی که در جای خود ایستاده اند و حال آن که مانند ابرها در حرکت هستند. این آفرینش خداست که هر چیزی را متقن و محکم قرار داده است. او داناست به هر عملی که انجام می دهید.

این آیه به حسب ظاهر مربوط به زلزله روز قیام قیامت نیست برای این که نسبت به آن می فرماید: «اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها» (زلزال / ۱ / ۹۹ - ۳). مفاد آن این است که انسان لرزش زمین را درک می کند. می گوید: چه شده است زمین را که این حرکت غیر متعارف را پیدا کرده است؟ در آیه مورد کلام می فرماید: تو که پیغمبری، خیال می کنی که کوه ها در حرکت نیستند و این طرز آفرینش حق متعال است.

۴. از مواردی که مشتمل بر چند اخبار به غیب است، سوره شریفه کوثر است: انسا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ان شانئك هو الابتر. شاید خلاصه مفاد آن به فارسی این است که به تو کوثر عطا کردیم. پس برای خدا نماز بخوان و در تکبیر دست خود را به طرف بالا ببر. دشمن بداخلاق تو، اوست که دنباله ندارد.

توضیح این مطلب محتاج به ذکر چند مطلب است:

الف - شبهه ای نیست کوثر را که خدا می فرماید: به تو اعطا کردیم، مربوط به نسل است

والا هیچ تناسبی ندارد با این جهت که می فرماید: دشمن بد اخلاق تو، اوست که بلا عقب و بدون نسل است. پس باید کوثر مربوط به نسل باشد.

ب- این که از مراجعه به لغت و موارد استعمال کلمه کوثر چنین به دست می آید که اصل حقیقت کوثر، موجودی است که منشاء خیرات کثیر است یا منشاء کثرت از سنخ خود است. در قاموس است: کوثر را به مرد کثیر العطاء و خیر؛ و به نهر بزرگ می گویند؛ و همچنین به نهری که در بهشت است که همه نهرهای بهشت از آن منشعب می شود؛ نیز به غبار در هم پیچیده گویند؛ در تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی تعریف می کند کوثر را بر چیزی که آماده برای کثرت است و شأن و حیثیت آن چیزی است که منشاء کثرت خواهد بود. معنی دیگری نیز در بیش تر جاها ذکر شده است که به معنی خیر کثیر باشد ولی مطلق خیر کثیر در مقابل این که می فرماید: دشمن تو اوست که ابر است که ظاهر در انحصار است به واسطه الف و لام، مسلماً مناسب ندارد. اگر هم به معنی کثیر باشد، مسلماً نسل را نیز می گیرد با این که دادن خیر کثیر با گذشته مناسب نیست. خدا می فرماید: ما کوثر را به تو دادیم. پس اگر خیر کثیر هم باشد، قدر متیقن آن نسلی است که منشاء اولاد زیاد خواهد بود. احتمال دارد که مقصود مطلق واحدهای منشاء کثرت باشد که قدر متیقن آن نسل است.

ج- این که می فرماید: در زمان گذشته به تو کوثر دادیم، با نعم بهشتی که برای آخرت است و اثرش در آخرت مشخص می شود، تناسب ندارد.

د- بر فرض آن که از کوثر، کثرت نسل یا بقاء نسل استفاده نشود، از کلمه شریفه «إن شانتک هو الابر» که در مقام حصر و ظاهر در حصر است، استفاده می شود که منقسم به دو جمله می شود: یکی این که دشمن تو بلا عقب خواهد بود. دیگری این که تو بلا عقب نیستی.

ه- شبهه ای نیست که ظاهر این که می فرماید: تو بعد از این، دنباله رو و نسل کثیر داری، این است که نسل تو کسانی هستند که اسم تو را زنده نگه می دارند و الا وجود اولادی که هیچ اثری نداشته باشد و هیچ کس آن ها را نشناسد یا آن که به فساد و بدی بشناسد، برای پیغمبر ﷺ فضیلتی نمی شود. پس معنی به حسب ظاهر این است که به تو کسی دادیم که صالح است و از جنس خود توست که اسم تو را زنده نگه می دارد و در جهان باقی می گذارد و این جز بر شخص شخیص فاطمه زهرا سلام الله علیها منطبق نیست. بنابراین، آیه شریفه مشتمل بر چند خبر از غیب است:

۱. این که تو صاحب نسل زیاد خواهی بود.

۲. این که منشاء کثرت نسل را قبلاً به تو اعطا کرده ایم. نفرمود: تو بعداً صاحب نسل

زیاد خواهی شد به واسطه فرزندانى که بعداً به تو مى دهم . لذا خداوند متعال از ابراهيم نسلى به ايشان اعطاء فرمود گرچه خداوند بعد از اين سوره شريفه آن را به ايشان اعطا فرمود .

۳ . اين که نسل تو كسانى خواهند بود که اسم تو را باقى نگاه مى دارند و در خانه تو را همیشه مفتوح خواهند داشت .

۴ . اين که دشمن بدخلق تو اين مزيت را ندارد . الآن در دنيا كسى نيست که نامى از دشمنان پيغمبر ببرد ، خصوصاً كسانى که نيش زبان مى زدند ، خصوصاً عاص بن ايل که مطابق روايات كثيره از پيغمبر ﷺ بعد از آن که قاسم تنها پسر پيغمبر وفات کرده بود . گفت : که او ديگر بلاعقب است . چون آن ها به پندار خود ، زنده بودن اسم كسى را منحصر به اين مى دانستند که پسر داشته باشد که به اصطلاح «در خانه او را باز نگاه دارد» . دختر كسى نيست که نام پدر را زنده نگاه دارد .

در اين آيه شريفه نکاتى به نظر مى رسد که ذيلاً مذکور مى گردد :

الف - قدر متيقن از کوثر در آيه «ان شانک هو الابتر» بقاء نسل است . مقصود نسلى است که اسم او را زنده نگاه دارد و مسلک او را تعقيب کند . بنا بر اين ، از اين جمله اشاره به امامت استفاده مى شود براى اين که نسلى که نام او را بالا ببرد و زنده نگاه داشت ، همان نسل امامان عليهم السلام بود . و زنده نگاه داشتن نام پيغمبر ادامه همان جهت مربوط به وحى است .

ب - اين که به حسب ظاهر ، دلالت بر اين دارد که نسل آن نور پاك تا آخر به همين وصف که نام او را زنده نگاه بدارد ، باقى است . لذا مقصود از بلاعقبى در طرف دشمن پيغمبر ﷺ ، بلاعقبى فعلى نيست براى اين که بعضى از دشمنان ايشان تا مدتى اعقاب داشتند ولى همه منقرض شدند و مثلاً اثرى از اولاد ابوسفيان باقى نيست و او فعلاً ابتر و بدون نسل مشخص است . پس نسلى که همیشه باقى است و نام او را زنده نگاه مى دارد ، نسل ذات پاك اوست .

ج - ظاهر اين است که «الکوثر» جنس است و ممکن است مراد تمام واحدهاى باشد که شأنيت کثرت را دارند يعنى مراد کثرت خيرات باشد يعنى خداوند به پيغمبر ﷺ نسلى عطا فرموده است که يکى از آن ها يقيناً واحدی است که منشا کثرت نسل است .

يکى ديگر اصل نبوت است که بت پرستى را از حدود خاور نزديک و ميانه ريشه کن کرد . ديگر خاتميّت است که تا آخر ، ثواب اعمال خير و خداپسندانه به وجود مبارک او عايد مى شود .

ديگر قرآن است که همان جور بدون تحريف باقى مانده است .

ديگر ريشه دادن به مملکت اسلامى است که خود مملکتى ايجاد کرد و رئيس مملکت شد و اين حکومت را بعد از خود به لايق ترين و برجسته ترين شخص دنيا داد . پس

واحدهای منشاء خیرات لایتنهای را حق متعال به او در همان وقت عطا فرموده، بوده است و همه گذشته یعنی همه مناشئ خیرات برای وجود مبارکش از اول تحقق پیدا کرده است. د- این که امر فرموده است که به شکرانه این نعمت روی به خدا آورد و تمام غیر آن چه مربوط به خواست او است، به کنار بیندازد که از کلمه «وانحر» استفاده می شود که به حسب روایت علل توحید و نفی غیر اوست که در وسایل در باب تکبیرة الافتتاح ذکر فرموده است. ه- بنا بر آن چه از لغت استفاده می شود، مراد از «شانیء» مطلق دشمن نیست بلکه دشمنی است که بد اخلاقی می کند و در صدد بدگویی و بدزبانی و امثال آن است که شاید منطبق شود بر همان کسانی که از روی بدخلقی، خرسندی می کرده اند که دیگر پس از مردن قاسم، در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بسته شد.

مرحوم مجلسی (ره) در بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۶۶ از ابن عباس نقل می کند که اول کسی که از فرزندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله متولد شد، قاسم بود. پس از آن زینب، بعد از آن رقیه، بعد از آن فاطمه، بعد از آن ام کلثوم، بعد از آن عبدالله. قاسم مُرد، پس از آن عبدالله نیز مُرد. عاص بن ایلل سهمی گفت: نسل او قطع شد و او ابتر است. خداوند نازل فرمود: «ان شاتک هو الابتر».

خلاصه این که از این سوره کوچک چند مطلب بزرگ روشن می شود: مطلب اول: وجود حق متعال مشتمل بر غیب است از جهت این که خدا به پیغمبر خود نسلی را عطا فرموده است که منشا نسل پایدار است. دوم آن که نسل پایدار، مرام و مسلک او را زنده نگه می دارند. سوم این که دشمن او بلاعقب خواهد بود. مطلب دوم: نبوت حضرت رسول است که آن خبرهای غیبی به لسان او ظاهر شده است. مطلب سوم: امامت نسل او که بیانش گذشت. مطلب چهارم: این که امامت در نسل همان کسی است که سابقاً به او عطا کرده است که جز فاطمه زهرا سلام الله علیها کسی نیست.

۵. این آیه شریفه است: ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد قل ربی اعلم من جاء بالهدی ومن هو فی ضلال مبین (قصص / ۲۸ / ۸۵). شاید ترجمه مفاد آن به این نحو باشد: محققاً کسی که بر تو قرآن را فرض کرده (و عمل به آن را واجب کرده است یا تبلیغ آن را واجب کرده است یا پابرجا ساختن آن را واجب فرموده است یا همه آن ها را)، تو را به منزل خود برمی گرداند. بگو که پروردگرم داناترین دانایان به وضع کسی است که مأمور هدایت است و کسی که در گمراهی آشکار است.

آن چه را که خداوند به طور صریح وعده فرموده، این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به وطن خود که مکه باشد باز گرداند و این از ضروریات است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه مهاجرت کرد و ثانیاً

فاتحانه به مکه بازگشت فرمود. این نکته در ضمن نکات آموزنده از آیه ممکن است استفاده شود که آن هم متضمن غیب است لکن صراحت ندارد.

اما نکات آیه شریفه:

الف- این که فرموده است کسی که قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به منزل خود برمی گرداند. این جمله اشعار بلیغی دارد، جهت برگرداندن ایشان به مکه. این است که خداوند، قرآن را بر پیغمبر فرض کرده است. و چنین به نظر می رسد که فرض کرده است که اساس قرآن که توحید و مبارزه با شرک است، باید به دست پیغمبر ﷺ مستقر شود. جهت این که ایشان به مکه برواهند گشت همین است که خواهد برگشت، برگشتنی که اساس بت پرستی را از جای برکنند. این معنی گذشته از آن که نکته بینی است، پرده دیگری از روی آینده برمی دارد که رسول الله ﷺ به مکه خواهد آمد و در آن برگشت، اساس بت پرستی را نابود خواهد کرد. اساس بت پرستی همان بت خانه مکه بوده است که گذشته از آن که مردم جزیره العرب هر ساله به زیارت آن می آمده اند، از آن محل برای طایفه خود بتی تهیه کرده و برای ایشان به ارمغان می بردند.

ب- این که جمله معاد را نکره آورده است. به نظر می رسد که این یک سنخ معاد عظیمی است و این که در این بار، این منزل برای تو قابل مقایسه با منزل سابق نیست به طوری که قابل تعریف نیست. در آن موقع در منزل مقهوریت و مظلومیت و هتاکی شدن و مورد تصمیم به قتل بود. این بار مقرر حکومت و مقرون به ازاله بتان و ریشه کن کردن بت پرستی خواهد بود.

این خود، جهت غیبی دیگری خواهد بود که این منزل صورت دیگری خواهد داشت که در این هنگام قابل توصیف نیست و این غیر از اخبار به شکستن بتان و برانداختن بت پرستی است.

ج- بعداً می فرماید قریب به این مضمون: بگو پروردگار من آگاه تر است به آن چه تقدیر می کند نسبت به کسی که وسایل راهنمایی فراهم آورده است و کسی که در گمراهی آشکار است. به حسب ظاهر این نکته را می رساند که عنایت نسبت به رسول اکرم ﷺ فقط از ناحیه تشریح نیست که باقی امور را واگذار کرده است به قدرت طبیعی طرفین که آن نیز از طرف حق است بلکه برای کسی که وظیفه آوردن هدایت را دارد، مزیت تکوینی قابل است و او را در مقابل گمراهی های آشکار پیروز می کند.

د- می فرماید این مطلب را بگو: خدا آگاه تر است به این که چه کسی راهنمای حقیقی است و چه کسانی در گمراهی آشکار هستند. یعنی به حسب ظاهر هم آن ها را می شناسد و هم مطابق مصلحت رفتار می کند و حق را پیروز و باطل را مقهور می فرماید و این جهت مشتمل بر دو نکته است. الف: آن که حق پیروز می شود. ب: آن که آن چه واقع می شود

به خواست خداوند و برطبق مصالح معلوم نزد حق است و من فقط مأمور به امر الهی هستم که وظیفه مأموریت را انجام می دهم.

۶. «بسم الله الرحمن الرحيم . ثبت يدا ابى لهب وتب . ما اغنى عنه ماله وما كسب . سيصلى نارا ذات لهب . وامراته حمالة الحطب . فى جيدها جبل من مسد» .

ممکن است حاصل مفاد آیات شریفه این باشد: به نام خداوند مهربان بخشنده . دیگر هر دو دست ابی لهب نمی تواند کاری بکند . یا آن که هر دو دست ابی لهب ناتوان باد . خود او موجودیت خویش را از دست داد . بی نیاز نکرد او را از این ناتوانی؛ نه مالی که داشت، نه آن چه بدست آورده بود . به زودی سوخته می شود به آتشی که دارای شعله است . و زن او نیز چنین است . آن زنی که با حالت هیزم کشی وارد و در گردن او بندی است از لیف درهم پیچیده .

در آیات مبارکه این سوره دو اخبار به غیب مسلم است:

الف . این که ابولهب و زرش که ام جمیل باشد، بدون این که مسلمان بشوند، با این حالت کفر از دنیا می روند که مستوجب احتراق به آتش است و دو خبر دیگر هست که به واسطه قراین از آیه استفاده می شود . یکی این که از این دو نفر دیگر به شماها صدمه ای نخواهد رسید . دست آن ها از صدمه زدن به شما بریده شد، زیرا اگر باز هم از آن ها می آمد که صدمه بزنند و می زدند، این مطلب را مخالفین بر رد قرآن استدلال می کردند . علاوه بر آن، در تواریخ هیچ مضبوط نیست که پس از آن صدمه ای از این دو به وجود مبارك پیغمبر ﷺ رسیده باشد . در چند تاریخ دارد که چون ام جمیل سوره ثبت را شنید، به طرف حضرت رسول ﷺ آمد و خواست ایشان را با سنگ بزرگی بکوبد . پیغمبر نزد ابوبکر نشسته بود در مسجدالحرام . او به قدرت حق متعال ایشان را ندید فقط ابوبکر را دید و شعری در ذم ایشان خواند . پس از آن رفت . پیغمبر فرمود: خداوند دید او را نسبت به من گرفت (سیره ابن هشام، ص ۳۷۸) . حتی این که ابولهب در جنگ بدر هم حاضر نشد و وقایع جنگی را بر حسب آن چه در تاریخ است، از مطلعین سؤال می کرد .

ب . خبر دیگری نیز که ممکن است از آیه استفاده شود، این که هر دو به همین زودی به جهنم واصل می شوند . این ممکن است از لفظ سین که قبل از یصلی در قرآن ذکر شده است، استفاده شود . این جهت در تواریخ معتبره مذکور است نسبت به خود ابی لهب که او بعد از هفت روز بعد از واقعه بدر به بیماری عدسه (پیدا شدن غده) مُرد . نسبت به ام جمیل هم دیگر هر چه تفحص کردم، خبری از حیات او در جنگ بدر یا احد نیافتم . علی الظاهر او هم به همان زودی ها مرده است . حتی در مرگ شوهرش نیز نامی از او نیست با این که

اسم اولادش را ذکر کرده اند که آن‌ها تا چند روز بر سر جنازه پدر نیامدند چون معروف بود که مرض غده مسری است. بالاخره از شدت مذمت مردم به هر جور بود او را در جایی گذاشتند و سنگ پاره‌هایی از راه دور روی او ریختند تا از سرایت بیماری او مصون باشند. بنابراین سوره شریفه مشتمل بر شش خبر غیبی است.

۷. «الم. غلبت الروم. فی ادنی الارض وهم من بعد غلبهم سیغلبون. فی بضع سنین لله الامر من قبل ومن بعد ویومئذ یفرح المؤمنون» (روم / ۳۰-۱-۴).

خلاصه مفاد این قسمت قریب به این مضمون است: رومیان (که قسمتی از مردم هستند که در کنار دریای سفید ساکن بودند و دارای امپراتوری بزرگی بودند که به شهرهای شام متصل می‌شد)، مغلوب شدند. پارسیان، آسیای صغیر و فلسطین و مصر را از تصرف آن‌ها خارج کردند و هیرقل که پادشاه رومیان بود، تصمیم گرفت که از پایتخت خود که قسطنطنیه بود، هجرت کند و قرطاجه را پایتخت سازد. او را به طریقی از این رای منصرف کردند. پس از آن چنین اتفاق افتاد که هیرقل به پیروزی چشم‌گیر و پیش‌بینی نشده‌ای رسید و آسیای صغیر را از دست پارسیان گرفت و تاتار را که هم‌پیمان با پارسیان بودند، تارومار کرد. (دائرة المعارف فرید وجدی، ج ۴، ص ۴۶۳).

می‌فرماید که آنان مغلوب شدند در قسمت پایین زمین. اقرب این است که منظور این است که مهم‌ترین اراضی آن‌ها را گرفتند و آن‌ها به قسمت پایین زمین خود رسیدند. آنان پس از مغلوب شدن، طولی نمی‌کشید که غالب خواهند شد. ظاهر این است که کلمه غلبهم مصدر به معنی اسم مفعول است تا آن‌که ظاهر آیه شریفه مراعات شود که مرجع ضمیر، در ضمیرهای سه گانه همان روم باشد که در این قسمت هستند. در المنجد آمده است که مصدر مبنی برای فاعل و برای مفعول فرقی ندارد، گفته می‌شود ضَرَبَ زید ضربه و زید ضربه. مقتضای دقت این است که مفاد کلمه غلبهم به معنی مغلوبیة نباشد بلکه به معنی مورد وقوع غلبه که نتیجه آن مغلوبیت است، باشد. در کم‌تر از ده سال. امر چه در پیش و چه بعد از آن، برای خداست. در این هنگام مؤمنان خوشحال می‌شوند.

این امر در تاریخ مسلم است که رومیان بعد از آن‌که مغلوب شدند، چندان طولی نکشید که مرتبه دیگر غالب شدند. گذشته از شهادت تاریخ، اگر در مدت موعود که کم‌تر از ده سال بود، غالب نمی‌شدند، دشمنان پیغمبر ﷺ همان را بهانه می‌کردند و دلیل بر کفر خود می‌ساختند و برای قرآن نیز ممکن بود که به نحوی جواب این تخلف را بدهد که مثلاً رومیان ظلم زیاد کردند. بعد از این واقعه فارسیان به خوبی بسیار رفتار کردند که این جرم‌شان بخشوده گردید. خود متن قرآن کریم دلیل بر این است که این خبر صورت تحقق پیدا کرده

است. در بعضی از کتب وارد شده است که پیروزی دوباره رومیان که اهل کتاب بودند، بر پارسیان که مانند مشرکین، کتابی نداشتند و به این جهت خوشحالی می کردند در روز بدر واقع شد. بنابراین در این آیه ممکن است سه اخبار غیبی باشد: ۱. اصل غلبه رومیان پس از مغلوبیت. ۲. اخبار به این که این واقعه در مدتی کم تر از ده سال تحقق می پذیرد. ۳. در آن روز که این ها غلبه می کنند، مؤمنین خرسند خواهند شد. بنابر این که این خرسندی، غیر از خرسندی غلبه رومیان بر فارسیان باشد. از لحاظ غلبه اهل کتاب بر مشرکین و ستمدیدگان بر ظالمین. بلکه از جهت نامعلوم دیگری باشد که بعد معلوم شد که مقارن بوده است غلبه آنان بر مشرکین، بر غلبه مسلمانان در بدر بر مشرکین. بنابر آنچه گذشت. دو جهت، این معنی را تأیید می کند: یکی این که روز غلبه رومیان، مؤمنین فوراً خبردار نمی شوند و پس از مدتی شاید بعد از یک سال مثلاً خبردار می شوند چون در این زمان که وسایل اطلاع رسانی آسان نبوده است. دیگر آن که غمناک بودن مؤمنین به واسطه خرسندی مشرکین به حسب تفاسیر و سیاق آیه بر این جهت که اهل کتاب مغلوب شده اند، مفروض بوده است. بنابراین، خوش وقت شدن بعد از این که رومیان بعداً غالب می شوند، واضح است و احتیاج به گفتن ندارد. پس به حسب ظاهر باید خرسندی از جهت دیگری باشد که مقرون به آن خوش حالی است. این بیان اخبار به غیب این قسمت از قرآن کریم بود. برای فواید علمی و ایمانی بیش تر، نکاتی ذیلاً بعونه تعالی ذکر می شود.

۱. آن که نامی از غلبه کنندگان که حمله ظالمانه آغاز کرده اند، نبرده است و آنان را به حساب نیاورده است مگر به عنوان مجهولی، این شعر به اهانت به آنهاست و شاید منشأ این اهانت دو جهت باشد: اول: آن که آغاز جدال می کند، ظالم است ولی دومی دفاع می کند و او را از کشور خود بیرون می کند. دوم: آن ها دین صحیحی که باید قبل از اسلام داشته باشند، نداشتند. برخلاف رومیان که مسیحی بودند.

۲. آن که جمله شریفه «فی ادنی الارض» بنابر آنچه معنی شد و از تاریخ نیز استفاده می شود و ذکر شد، شعر به این است که غلبه کنندگان عمده کشور رومیان را گرفته بودند و غلبه رومیان با این همه تسلط که بیش تر کشور گرفته شده بود، آن هم در چند سال معدود، غیر عادی به نظر می رسید.

۳. جمله شریفه «لله الامر من قبل ومن بعد» می رساند که مالک تمام امور خداست زیرا آن ها به اختیاری که خداوند به ایشان داده بود، غلبه کردند و رومیان نیز پس از آن به اختیاری که خداوند به آن ها داده بود، غالب شدند. پس در حقیقت، مالک تمام کردارهای خوب و بد که در خارج واقع می شود، خداست از لحاظ این که علل آن را از وجود و رگ و خون و

اعصاب و اختیار و علل دیگر، حق متعال آفریده است و او مالک است ولی این اختیار مملوک خدا دو طرف دارد که قدرت یک طرفه کردن آن را از خوب و بد به بشر داده است و این همان معنی لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین است که به برکت تعالیم ائمه دین، همه شیعیان قایل اند ولو درک حقیقت آن را نکنند. این خود معجزه قرآنی است که شاید بعداً شرح بیش تری راجع به آن داده شود. دلیل بر حقانیت مذهب شیعه است که ائمه دین به عنایت الهی درک کرده و فرموده اند، ولی باقی مذاهب اسلامی تا آن چه که اطلاع دارم از حقیقت به دور افتاده اند. یا جبری و یا تفویضی هستند. یاد ندارم کسی به جز شیعیان قایل به این امر باشد. والله المتعال هو العالم وهو المستعان.

۸. ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع ویولون (قمر ۵۴/۴۴-۴۵). خلاصه مفاد آیه شریفه ممکن است این باشد که: آیا مشرکین و کفار می گویند: در مقابل شما ما وابسته به هم هستیم و متفرق نیستیم و پیروزی با ماست. به زودی شکست خواهند خورد و از میان خواهند رفت.

اگر این خبر که بر شکست و پراکنده شدن کفار مخالف صراحت دارد، راجع به اصل مخالفت باشد که دسته جمعی در صدد اطفاء نور او بودند که توحید الهی را تبلیغ می فرمود، همین حال واضح است که نور وجود رسول خدا ﷺ صدها سال است، گرفته است و مورد اعتقاد میلیون ها مردم شرق و غرب عالم است و در تمام دنیا معروف است و همه دین اسلام را به خوبی و مبارکی و منزّه بودن از هر نوع شک و بت پرستی و بی مایگی و خرافات می شناسند و از طرفداران بت پرستی در خانه کعبه آنان که به طور دسته جمعی با پیغمبر ﷺ مخالفت می کردند، هیچ اثری به روزگار نمانده است.

اگر آیه شریفه راجع به خصوص جنگ بدر باشد که در بیش تر تفاسیری که این جانب دیده ام، نوشته اند نیز به حسب تاریخ روشن است.

لکن دومی بعید است زیرا در آن هنگام مسلمانان نیز جمعی متفق الرأی بودند و در مدینه تشکیل حکومت داده بودند. دیگر این که قبل از این آیه می فرماید: «اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم برائة فی الزبر» (قمر ۵۴/۴۳).

لکن دومی که پیداست این آیه مشتمل بر سؤال توییحی است به لفظ «ام» و این، در دنبال آیه قبل است که مشتمل بر این کلمه است و آن آیه دنبال آیات منظمی است که در عذاب قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و آل فرعون نازل شده است و آن آیات بنا بر آن چه مضبوط است در مکه نازل شده است. گذشته از این که پیداست آیه شریفه: «کذبت قبلهم قوم نوح» بعد از آیات مربوط به معجزه شق القمر و تکذیب مشرکین است که آن بدون شبهه در مکه

بوده است. نکته دیگری در این آیات شریفه هست که مذکور می‌گردد و آن این است که به مشرکین توکید به نزول عذاب در دنیا مانند قوم فرعون و لوط و عاد و ثمود نمی‌دهد. فقط وعید عذاب اخروی به مجرمین و وعده بهشت به متقین می‌دهد که این نکته باز مشعر به دو اخبار به غیب دیگر است. یکی آن که آنان مبتلی به نزول عذابی غیر از شکست و منهزم شدن نمی‌شوند. دیگر این که همه این کفار به کفر خود باقی نمی‌مانند بلکه به دو قسمت، مجرم و متقی منقسم می‌شوند. والله العالم وهو المستعان.

۹. آیات شریفه وارده در سوره المدثر است. «ذرنی و من خلقت وحیداً. وجعلت له مالاً ممدوداً. وبنین شهوداً. ومهدت له تمهیداً. ثم یطمع ان ازید. کلاً انه کان لایاتنا عنیداً. سارهقه صعوداً. انه فکر و قدر. فقتل کیف قدر. ثم قتل کیف قدر. ثم نظر. ثم عبس و یسر. ثم ادبر واستکبر. فقال ان هذا الاسحر یؤثر. ان هذا الاقول البشر. ساصلیه سقر» (مدثر / ۷۴/ ۱۱ - ۲۶). قریب به این مضمون: به من واگذار کن آن کسی که تنها آفریدم. و به او مالیه دنیا له داری دادم. همچنین پسرانی که در حضور او بودند و وضع زندگی او را به نحو شایسته ای آماده کردم. باز هم طمع زیادتی از من دارد. دیگر توقع نعمت و رحمت نداشته باشد چون نسبت به دلایل و آیات ما عناد می‌ورزد. او را به گردنه مشقت آمیزی مبتلا می‌کنم. او فکر کرد و اندازه گیری کرد. کشته باد او با این اندازه گیری نابه جا. باز کشته باد او با این اندازه گیری. پس از آن نگاه کرد و رو در هم کشید. ناراحتی در صورت خود ظاهر کرد. پس از آن پشت کرد و تکبر ورزید. و گفت: نیست این قرآن مگر سحری که از جایی به دست او می‌رسد. این نیست چیزی جز گفتار یک بشر. او را به زودی به دوزخ می‌افکنیم.

مطابق روایات شیعی و سنی این شخص که حق متعال اسم او را نبرده و خبر داده است که او را به جهنم خواهیم فرستاد که دلالت دارد بر این که مسلمان نخواهد شد، ولیدبن مغیره مخزومی است و این اخبار به غیب قرآن است برای این که گذشته از اتفاق تفاسیر و تواریخ، تا آن جا که نگارنده تفحص کرده ام، با این نشانی‌ها پیداست که مردم آن زمان او را می‌شناخته‌اند، چون به چند جهت در قرآن کریم معرفی شده است. الف- اول بی چیز بوده است یعنی مال زیاد نداشته است که خداوند می‌فرماید: در موقع آفریدن تنها بوده است. علی الظاهر استفاده می‌شود که در آن موقع مالی نداشته است و گرنه قهراً در همان موقع صاحب خدم و حشم بوده است. ب- این که اموال او زیاد بوده است که می‌فرماید: وجعلت له مالاً ممدوداً. ج- این که در آسایش و رفاه به سر می‌برده است. و مهدت له تمهیداً. د- آن که دارای چند فرزند پسر بوده است. ه- این که فرزندان او در نزدش حاضر

بوده اند. و بنین شهوداً. و- این که در این زمینه فکر کرده است. ز- این که فکر خود را بیان کرده است. ح- چگونگی حالات او را در حال اظهار نظریه اش شرح داده است: ثم نظر. ثم عیس و بسر. ثم ادبر واستکبر. فقال ان هذا الاسحر یؤثر. اگر او برخلاف فرموده قرآن مسلمان می شد، چنانچه اکثریت به اتفاق اهل مکه ولو به حسب ظاهر اسلام اختیار کردند و تسلیم پیغمبر اکرم شدند و زن و مرد با ایشان بیعت کردند، چنانچه معروف و مسلم است، این مطلب را مردم آن روز می گفتند و بر پیغمبر اشکال می کردند و (نعوذ به تعالی) می گفتند: ما حاضریم برای اسلام لکن این قرآنی که شما آورده اید، به راستی از طرف خدا نیست چون دروغ آن واضح شد و این شخص به این صفت مسلمان شد و این قرآنی که آن ها فرض می کردند که دروغ آن ظاهر شده است، به عنوان جواب برای نگاه داری باقی مسلمانان عذری می ساختند که مثلاً این شخص بالاخره کافر از دنیا می رود و در حال ارتداد می میرد. این ها همه دلیل بر این است که همان موجودین آن زمان که در مکه بوده اند، همه این خبر غیبی را پذیرفتند و نمی توانستند انکار کنند.

اینک نگارنده داستان این شخص را از کتاب سیره ابن هشام ترجمه می کند:

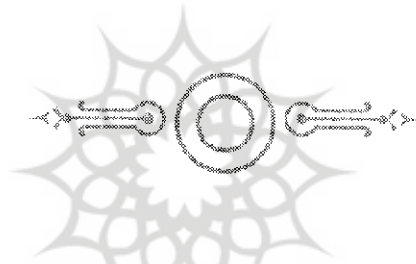
می گوید: عده ای از قریش نزد ولیدبن مغیره جمع شدند. ولیدبن مغیره شخصی بود دنیا دیده و موسمی که مردمان به خانه کعبه می آمدند، رسیده بود که از اطراف حجاز برای زیارت بت ها رو به خانه کعبه می آوردند. ولید گفت: ای آقایان قریش، موقع زیارت کعبه رسیده است و کاروان های عرب بر شما وارد می شوند. آنان داستان این شخص را شنیده اند. شما همگی در جواب آن ها که قهرأ می پرسند هم رأی شوید که جواب های مختلف نگویید که قهرأ جواب هر یکی از شماها جواب دیگری را تکذیب کند. همه با هم در یک جواب هم رأی شوید و آن مطلب را در جواب واردین بگویید. آنان در جواب ولید گفتند: شما چنین جوابی برای ما آماده نما که در جواب همه آن را بگوییم. ولید گفت: شما رأی خودتان را بگویید تا بشنوم. بعضی گفتند: می گوئیم این شخص کاهن است که با علامات مبهمی آینده اشخاص را به نحو دوپهلوی و قابل توجیه می گوید. ولید گفت: من کلام و زمزمه مبهم آن ها را شنیده ام که به طور غیر صریح و با سجع و قافیه می گویند. قسم به خدا که او کاهن نیست. گفتند: همگی می گوئیم دیوانه است. گفت: ما همه جور دیوانه دیده ایم، حالت حرکات دیوانگی که مثلاً بدون مقصد حرکت کند و مطالبی دور از عقول متعارف بگوید یا سکوت های بی جا داشته باشد، هیچ کدام در این مرد نیست. گفتند: می گوئیم شاعر است. این کلمات که می گوید و می خواند شعر است. گفت: من اقسام شعر را با وزن های مختلف و با روش های مختلف دیده ام. کلامی که می خواند شعر

نیست. گفتند: می‌گوییم ساحر است. او گفت: ساحر هم نیست. ساحر مثلاً رشته‌ای را به دست می‌گیرد و در آن فوت می‌کند و آن را می‌بندد. از این سنخ کارها که هیچ در این شخص نیست. قریش گفتند: ای مرد محترم، پس چه بگوییم؟ ولید گفت: قسم به خدا که برای گفتار او حلاوت و شیرینی مخصوصی است و ریشه این گفتار، اطراف و جوانب را فرا گرفته است و میوه آن رسیده و شایسته چیدن است. بهترین چیزها این است که درباره‌ی او بگویند: کلامی آورده است که سحر است. بین پسر و پدر و بین دو برادر و بین زن و شوهر و بین شخص و قبیله‌ی او جدایی می‌اندازد. اطراف او نروید. قریش همگی به اتفاق چنین می‌گفتند. در بین راه واردین می‌نشستند و آن‌ها را از این مرد می‌ترسانیدند و به آن‌ها سفارش می‌کردند که به طرف او نروند که موجب تفرقه خواهد شد و منشاء آن سحری است که در گفتار دارد.

در تفسیر المیزان از تفسیر قمی نقل می‌کند که به نحو اختصار و تلفیق از تفاسیر دیگر می‌نگاریم. حضرت رسول ﷺ در حجر ابراهیم می‌نشست و تلاوت قرآن می‌فرمود. قریش به ولید گفتند: این که می‌خواند چیست؟ خدمت رسید، گفت: شعرت را بخوان. فرمود: شعر نیست؛ کلام خداوند است. گفت: قدری از آن برای من بخوان. حضرت حم سجده را قرائت کرد تا رسید به این جا: «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقةً مثل صاعقة عاد و ثمود». ولید لرزید و موهای بدنش راست شد و او به خانه رفت و نزد قریش رفت تا آن که ابو جهل نزد او رفت و او را توبیخ کرد که تمایل به دین محمد ﷺ پیدا کرده است. گفت: طرف دین او نرفتم ولی کلام او انسان را می‌لرزاند. ابو جهل گفت: درباره‌ی او چه بگوییم؟ گفت: باید فکر کنم تا روز دیگر. ابو جهل رفت. گفت: بگویند آن سحر است که در دل‌ها اثر عمیق می‌گذارد. زمخسری در تفسیر کشاف گوید: نسبت به قرآنی که می‌خواند، گفت که در آن حلاوت و شیرینی مخصوصی است. ریشه دار و پرمیوه است، برتری می‌گیرد و چیزی بر آن برتری نخواهد گرفت.

اگر بخواهیم اخبار به غیب قرآن را استقصاء نمایم بسیار طول می‌کشد، خصوصاً آن چه مربوط به کشفیات جدید است، مثل «ومن کل شیء خلقنا زوجین» (ذاریات / ۵۱ / ۴۹). یا آن چه به براهین فلسفی کشف شده است، مانند وضع روح که آن آفرینش دیگری است غیر از سنخ اجسام. باز مثل این که دو نوع موجود متکفل نزول رحمت حق هستند. تنزل الملائکه والروح. یا آن چه به نقل حکایات انبیاء ﷺ از ابراهیم و آدم و نوح و موسی و عیسی و غیر آن‌ها در قرآن است که با مقایسه حکایات قرآنی، پاسخ آن که در تورات و انجیل، داده شده است. با توجه به این که محیط عربستان مرکز بت پرستی بوده است و

بیش تر مردم آن عصر سواد خواندن و نوشتن نداشته اند و مخصوصاً می گویند: در تمام جزیره العرب شاید حدود هفتاد نفر سواد خواندن و نوشتن داشته اند. با این که خود پیغمبر ﷺ درس نخوانده بود و اهل تاریخ و شعر و ادب نبود، معلوم می شود که اخبار به غیب است، چنانچه در قرآن در سوره آل عمران آیه ۴۴، بعد از داستان مریم و زکریا و یحیی می فرماید: «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک». و نیز در سوره هود آیه ۴۹، بعد از داستان جناب نوح می فرماید: «تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک». باز در سوره یوسف آیه ۱۰۲ می فرماید: «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون». این ها محتاج به کتاب گسترده ای است. لذا به همین نمونه ها اکتفا می کنیم. والله الهادی.



قال الامام علیؑ:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه.
مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام آن.

نهج البلاغه، حکمت ۲۶۹